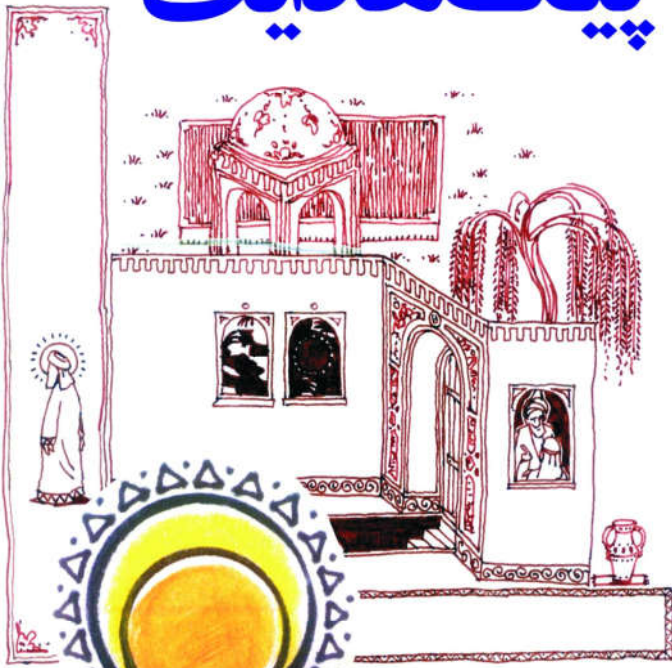


پیک‌هدایت



ادامه داد. کنیزک وارد منزل شد. صاحب خانه علت تعلل کنیزک را از او جویا شد. کنیزک هر آنچه از امام شنیده بود بازگو کرد.

بشر به معنای کلام امام پی برد و دانست که منظور آن حضرت از بنده بودن، کسی است که بندگی خدا پیشه کرده است، لاجرم چنین کسی حریم دل را با غیر از خدا پُر نمی‌کند و آزاد کسی است که ریسمان بندگی بر دست و دل و دیده ندارد. در این مقوله بشر آزاد است و نه بنده پروردگار. این جملات برای چند لحظه دایره ذهنی بشر را پر کردند. عنایات امام او را از خوابی عمیق بیدار نمود و دست ولایت حضرتش بازوان او گرفت و از مردابی که در آن غوطه‌ور شده بود، بیرون آورد. به راستی کدام دل غافل است که از گوشه چشم عنایت امام به تلاطم نیفتد؟ کشتی کدام قلب متزلزلی است که از ولایت امام در ساحل آرامش به لنگر ننشیند؟ تاریک‌خانه کدام جانی است که از فروغ مهر امامت، چلچراغ هدایت نگیرد؟ مهم آن است که جان در معرض بارش لطف امام قرار گیرد.

پرده از چشمان غفلت زده بشر به کناری زده شد. درنگ را جایز ندانست. سراسیمه حتی بدون پوشیدن کفش، از منزل بیرون آمد و به دنبال امام دوید. از همین‌رو از آن پس به بشر حافی (بشر پا برهنه) موصوف گردید. بشر از نمونه کسانی است که مشمول عنایات امام کاظم(ع) قرار گرفت و مسیر زندگی‌اش از کوره‌راه گمراهی به شاهراه هدایت تغییر یافت.

صدای ساز و آواز و تنبور و رقص داخل خانه، فضای کوچه را پر کرده بود و رهگذران را به خود مشغول می‌کرد. از قضا گذر امام کاظم(ع) در همان ساعت به همان کوچه افتاد. امام، واسطه فیض و هدایت خداوند است و مأمور است تا غبار از آسمان غفلت زده دل‌ها بزداید و امروز نوبت «بشر بن حارث» است. امام در پشت همه این غفلت‌ها، فانوس کم‌فروغ هدایت را در افق زندگی صاحب منزل ملاحظه فرمود. برای لحظاتی درنگ کرد، تا آنکه کنیز خانه برای انجام کاری در خانه را گشود و وارد کوچه شد. امام از کنیز پرسید: آیا صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟

کنیز پاسخ داد: چگونه بنده باشد کسی که از مال و ثروت انبوه برخوردار است و زندگی‌اش از دولت و مکنات سرشار؟ مولایم آزاد است و در خانه نعمت غوطه‌ور و خیل غلامان و کنیزان و دریاچه‌های مال دنیا به زندگی‌اش گشوده‌اند و خوان حیاتش به انواع خوردنی و نوشیدنی‌ها رنگین است.

امام پس از اندکی تأمل فرمود: «ناگفته دانستم که او آزاد است، آن را که طوق بندگی به گردن باشد، پرندۀ دل در مرغزار هرزگی‌ها بر شاخسار درخت هوس نمی‌نشانند. بنده، لجام قفل بر دل و دیده دارد، گوش به هر نغمه‌ای نمی‌سپارد و دیدگانش را به شوق هر دیدنی پرواز نمی‌دهد. ناگفته دانستم که صاحب خانه آزاد است، نه بنده» امام این را فرمود و به راه خود

کست حمایت

چگونه باور کنیم که امام کاظم(ع) هدیه‌ام را قبول نکرده باشد؟! لابد ارزشی ندارد؛ اما من آن خلعت را نه به عنوان چیزی پر ارزش، که به نشانه عرض ارادت به آن حضرت تقدیم کردم. انتظار داشتم که مورد پذیرش حضرتش قرار بگیرد.

شاید امام دانسته است که این خلعت، هدیه‌ای است از سوی هارون به من و قبول آن را دون مقام امامت دانسته که او وارث رسالت است و هارون غاصب خلافت و بین این دو هرگز پیوندی نیست، حتی به استحکام تارو بود یک خلعت.

معاذالله اگر جسارت و تقصیری از این ارادت‌مند سرزده و امام خواسته باشد که با این کار، مرا به خطایم آگاه سازد. اما نه! امام فرموده است که خلعت را به خوبی نگه دارم، روزی مرا به آن نیاز می‌افتد. فرمایش امام بدون حکمت نیست. مگر نه آنکه بارها و بارها درستی گفتار و کردارش آسمان زندگی‌ام را در دستگاه تاریک هارون روشن کرده است؟! اکنون نیز بایستی منتظر گذر زمان باشم تا مسئله برایم روشن گردد.

همه این‌ها به سرعت برق از ذهن «علی بن یقین» - یار دیرین امام کاظم(ع) و عالم نفوذی آن حضرت در دستگاه عباسی و وزیر هارون الرشید - گذشت.

زمان زیادی از روزی که امام کاظم(ع) هدیه علی بن یقین را بازگردانده بود، نگذشته بود تا

اعتماد خلیفه‌ام و امین بارگاه سلطنت؟! حفظ حرمت خلعتی که مرحمت فرمودی بر من واجب است که تارو پودش به دست خلیفه متبرک شده‌اند.

خلعت را در صندوقچه‌ای مخملین در اتاقی مخصوص گذاشتم و افتخار دریافت آن را در سراپه دل جای دادم. چنانچه غلامی گسیل فرمایم، الساعه خلعت را به حضور خواهد آورد. ساعتی بعد در صندوق را نزد هارون گشودند. خلعتی بود معطر و مزین به انواع زینت‌ها. چشمان خلیفه با دیدن خلعت به روشنی نشست. از آن پس محبت و اعتماد هارون به علی بن یقین بیشتر شد. به طوری که گفت: از این پس، سخن هیچ‌کس را علیه تو نخواهم پذیرفت و ارادت علی بن یقین به امام کاظم(ع) - همو که او را ازخشم هارون نجات داده بود - دو چندان گردید.

بدین روز وی به رمز و راز نپذیرفتن هدیه از سوی امام کاظم(ع) پی برد و نیز به این گفته امام که فرموده بودند: خلعت را نگاه بدار که روزی تو را به کار خواهد آمد.

پی‌نوشت:

۱. علی بن یقین از شاگردان امام کاظم(ع) بود. او با موافقت امام کاظم(ع) وزارت هارون را پذیرفت و در حقیقت چتر حمایت کننده شیعیان در دربار هارون بود و با توجه به موقعیت ممتازی که داشت، محسناً خدمات ارزنده‌ای برای کمک به شیعیان بود. [سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، صص ۴۴۹، ۴۵۲]

روزی که یکی از غلامان دستگاه خلافت به خاطر ارتکاب خطایی، به امر علی بن یقین به تازیانه محکوم گردید.

غلام که از ارتباط پنهانی علی بن یقین با امام کاظم(ع) اطلاع داشت، فرصت را مغتنم شمرد و نزد خلیفه زبان به بدگویی از علی بن یقین گشود:

- ای امیر! فرزند یقین دست بیعت به تو داده، اما قلب او در گرو محبت دیگری است.

بر سفره امیر نشسته، اما قامت ارادت به موسی بن جعفر(ع) بسته است. هر سال خمس اموال خود را به همراه هدایایی ارزشمند نزد او می‌فرستد. خلعتی که به او مرحمت کرده بودید، هم اکنون نزد موسی بن جعفر(ع) است. طوفانی دل هارون را در نوردید. چرا که او فرزند یقین را وزیر امین می‌دانست، گرچه در سویدی دلش صدای ارتباط پنهانی او را با امام کاظم(ع) شنید، اما ردیایی از این ارتباط در کارنامه این وزیر خردمند دیده نمی‌شد. اکنون فرصت مناسبی است تا همه ابهام‌ها روشن گردد. هارون، علی بن یقین را به حضور طلبید.

- فرزند یقین را نزد من جایگاهی ویژه است. به دیدگانم اگر اعتماد نکنم، به گفته او یقین دارم. خلعتی که چندی قبل به تو دادم، حاضر کن تا زبان بدگویان کوتاه و شبهه پیش آمده مرتفع گردد.

- جان خلیفه به سلامت و روزگار سلطنتش مستدام باد! کدام سرمایه از این پر بهاتر که مورد